



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۹ مهر ۱۳۹۱
مصادف با: ۱۳ ذی القعدة ۱۴۳۳
جلسه: ۸

موضوع کلی: وضع
موضوع جزئی: مسلک اول: ذاتی بودن ارتباط بین لفظ و معنی
سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

عرض کردیم در مورد ارتباط بین لفظ و معنی یک مسلک این است که این ارتباط یک ارتباط واقعی است، در مورد تفسیر این ارتباط عرض کردیم پنج احتمال وجود دارد یعنی ذاتی بودن دلالت لفظ بر معنی را می‌توان به پنج نحوه تفسیر کرد، ما در جلسه گذشته احتمال اول را ذکر کردیم و عرض کردیم این احتمال اساساً معقول نیست لذا بعید است که مراد قائل به ذاتی بودن دلالت لفظ بر معنی احتمال اول باشد.

احتمال دوم:

احتمال دوم اینکه لفظ مقتضی برای نفس المعنی باشد؛ به عبارت دیگر لفظ علت ناقصه یا سبب ناقص برای واقعیت معنی باشد مثلاً لفظ نار به نحو اقتضاء موجب حقیقت آتش و واقعیت آتش باشد. فرق این احتمال با احتمال قبلی در این است که در احتمال اول گفتیم لفظ علت تامه نفس المعنی است ولی در این احتمال می‌گوییم لفظ علت ناقصه تحقق معنی است. این احتمال هم مانند احتمال قبلی بدیهی البطلان است و همان اشکالاتی که در احتمال قبلی وجود داشت اینجا هم وجود دارد. لذا اساساً لفظ نمی‌تواند موجب واقعیت معنی ولو به نحو اقتضاء باشد چون معانی قبل از الفاظ تحقق دارند و مقتضی نمی‌تواند پس از مقتضا موجود باشد بعلاوه اینکه تعداد الفاظ صادره از اشخاص و تعدد لغات و لسان‌ها همه حکایت از عدم سببیت ناقصه لفظ برای معنی دارد لذا این احتمال هم ثبوتاً ممکن نیست.

نتیجه آنکه احتمال اول و احتمال دوم در حد فرض و احتمال ذکر شد و الا ثبوتاً هیچ یک از این دو ممکن نیست و بعید است که قائل به ذاتی بودن دلالت لفظ بر معنی یکی از این دو احتمال را اراده کرده باشد.

احتمال سوم و احتمال چهارم را مرحوم آقای خویی^۱ مطرح کرده‌اند که به نظر ایشان احتمال سوم ثبوتاً معقول نیست ولی احتمال چهارم ثبوتاً ممکن است اما اثباتاً دلیلی بر آن نیست.

احتمال سوم:

احتمال سوم این است که ارتباط و مناسبت ذاتی بین لفظ و معنی به حدی است که سماع لفظ علت تامه انتقال ذهن به معنی باشد یعنی بین لفظ و معنی چنان علقه واقعی و ذاتی وجود دارد که به محض صدور لفظ از متکلم و سماع لفظ، ذهن شنونده

۱. محاضرات، ج ۱، ص ۳۳ و ۳۴.

به معنا منتقل می‌شود، پس اینکه تا شنونده لفظی را می‌شنود به معنی منتقل می‌شود به خاطر این است که بین آن لفظ و معنی یک علقه و پیوند شدیدی وجود دارد و آن باعث انتقال ذهن به معناست، پس لفظ علت تامه برای نفس المعنی نیست بلکه طبق این احتمال لفظ علت تامه انتقال إلى المعنی است.

این احتمال هم مبتلی به اشکال است و ثبوتاً معقول نیست چون لازمه این احتمال این است که به محض صدور لفظ، انسان باید به معنی منتقل شود ولو آنکه علم به معنای آن لفظ هم نداشته باشد. اگر صدور لفظ و سماع، علت تامه انتقال ذهن به معنی باشد نتیجه‌اش آن است که مثلاً شما که از زبان چینی حتی یک لغت هم نمی‌دانید به محض شنیدن لفظی به معنای آن انتقال پیدا کنید چون فرض این است که لفظ علت تامه انتقال به معناست و هیچ چیز دیگری در انتقال به معنی دخیل نیست إلا سماع لفظ. پس این احتمال هم بدیهی البطلان است چون قطعاً تا تعلم نباشد و انسان به لغت آشنا نباشد انتقال به معنی ممکن نیست و لازمه این احتمال این است که هر انسانی از هر قوم و زبانی با شنیدن هر لفظی از هر زبان به معنای آن لفظ در آن زبان منتقل شود در حالی که قطعاً چنین چیزی صحیح نیست لذا این احتمال هم باطل است.

احتمال چهارم:

احتمال چهارم این است که ارتباط و علقه بین لفظ و معنی به حدی است که موجب می‌شود سماع لفظ مقتضی انتقال به معنی باشد یعنی لفظ سبب ناقص برای انتقال ذهن به معناست بر خلاف احتمال قبلی که علت تامه بود اینجا صرفاً مقتضی و سببیت ناقصه دارد مثلاً اگر لفظی صادر شود طبیعی است که به ضمیمه بعضی از شرائط از جمله علم شنونده به معنای لفظ موجب انتقال ذهن به معنی می‌شود لذا مدخلیت لفظ در دلالت بر معنی به نحو سببیت ناقصه است و لفظ جزء العلة برای انتقال ذهن به معناست.

این احتمال ثبوتاً ممکن است مثل ملازمه‌ای که بین دو امر ثابت است بدون اینکه متوقف بر اعتبار معتبر باشد مثلاً در «لو كان فيهما الا الله لفسدتا» ملازمه بین فساد و وجود خدایی غیر از خداوند تبارک و تعالی امری واقعی است بدون اینکه با اعتبار تغییر کند یا ملازمه بین زوجیت و عدد چهار ملازمه واقعی است و اعتبار معتبر هیچ دخالتی در آن ندارد. پس این احتمال ثبوتاً ممکن است یعنی ما می‌توانیم بگوییم لفظ به این شکل با معنی مناسبت دارد و مناسبت آن هم واقعی است یعنی تابع اعتبار معتبر نیست و با دخالت واضع و معتبر تغییری در آن ایجاد نمی‌شود مثل ملازمات عقلیه که امور واقعیه‌اند. پس این احتمال به نظر مرحوم آقای خوئی ثبوتاً ممکن است لکن می‌فرماید اثباتاً دلیلی بر آن اقامه نشده است.

بعلاوه مشکلی دیگری که ایشان نقل می‌کنند ایراد نقض به این احتمال است، ایشان می‌فرماید این احتمال در مورد الفاظ دارای معانی متضاد مشکل پیدا می‌کند مثلاً لفظ قرء هم بر معنای طهر و هم بر معنای حیض دلالت می‌کند یا لفظ جون هم بر معنای اسود و هم بر معنای ابيض که دو معنای متضادند دلالت می‌کند، حال اگر ادعا شود که بین لفظ و معنی ارتباط ذاتی به این معنی وجود دارد که لفظ مقتضی برای انتقال مستمع به معناست لازمه‌اش آن است که یک لفظ مقتضی برای دو معنای متضاد باشد در حالی که یک شیء نمی‌تواند مقتضی دو شیء متضاد باشد. شما که می‌گویید مثلاً ارتباط بین لفظ قرء و معنای

پاکی آن قدر قوی است که آن ارتباط قوی باعث می‌شود به محض اینکه لفظ قرء شنیده شود ذهن انسان به معنای پاکی منتقل شود حال چگونه همین لفظ قرء می‌تواند یک ارتباط ذاتی و شدید با معنای حیض داشته باشد که موجب شود انسان از شنیدن لفظ قرء به معنای حیض منتقل شود. وجود معانی متضاده برای بعضی از الفاظ به معنای نفی علاقه ذاتیه بین لفظ و معناست. اگر علاقه ذاتیه به این معنا باشد لازمه‌اش ایجاد ارتباط واقعی بین لفظ و دو معنای متضاد است و این ممکن نیست که لفظ هم با یک معنی و هم با ضد آن سنخیت داشته باشد.

اشکال دیگری هم می‌توان بر این احتمال وارد کرد و آن این که اگر ما این احتمال را در نظر بگیریم نه تنها در معانی متضاده بلکه در مورد الفاظ مشترکه هم همین مشکل وجود دارد یعنی اگر یک لفظ دارای چند معنی باشد ولو غیر متضاد حال چگونه ممکن است بین یک لفظ و چند معنی ولو غیر متضاد یک علقه ذاتی ایجاد شود مثلاً گفته شود بین لفظ عین و چشم آن قدر ارتباط و علقه زیاد است که با شنیدن لفظ عین، انسان به معنای آن که چشم باشد منتقل می‌شود در عین حال بین لفظ عین و چشمه هم یک علقه ذاتی وجود که با شنیدن لفظ عین، انسان به معنای چشمه منتقل می‌شود. پس اگر علقه و ارتباط بین لفظ و معنی ذاتی باشد اساساً نمی‌شود در مورد الفاظ مشترکه هم ادعا کرد که این ارتباط بین لفظ و معنی وجود دارد.

بعلاوه اشکال سومی هم می‌توان مطرح کرد که خود نقل الفاظ از یک معنا به معنای دیگر نقض مهمی است بر ارتباط واقعی بین لفظ و معنا حتی بنا بر احتمال و تفسیر چهارم از واقعی بودن ارتباط بین لفظ و معنی؛ مثلاً اگر بین لفظ صلوة و دعا یک نحوه ارتباط ذاتی باشد و این ارتباط به حدی باشد که انسان وقتی لفظ صلوة را می‌شنود ذهن او به معنای دعا منتقل می‌شود یعنی اقتضاء انتقال به آن معنی در لفظ وجود داشته باشد حال چگونه ممکن است لفظ صلوة با معنای نماز که به آن نقل داده شده یک ارتباط و پیوند حقیقی داشته باشد که با شنیدن این لفظ انسان به آن معنی منتقل شود در حالی که گفته شد ارتباط ذاتی و واقعی طبق این دیدگاه به گونه‌ای است که ید جاعل و معتبر به آن نمی‌رسد و از دسترس او خارج است حال چگونه ممکن است کسی این لفظ را از یک معنی به معنای دیگر منتقل کند. و بعید نیست بتوان گفت احتمال چهارم ثبوتاً هم ممکن نیست چون فرض این است که در این موارد جاعل هیچ دخالتی ندارد در حالی که در هر کدام از موارد مذکور در احتمال چهارم پای جعل و اعتبار در کار است. پس احتمال چهارم هم مردود است.

سؤال: اشکالات فوق در صورتی وارد است که ما سماع لفظ را علت تامه برای انتقال ذهن به معنا بدانیم ولی در صورتی که سماع لفظ علت ناقصه برای انتقال ذهن به معناست اشکالی متوجه مسئله نخواهد شد و چه اشکالی دارد که یک لفظ مقتضی برای انتقال ذهن به چند معنا شود هر چند که آن معانی متضاد هم باشند.

استاد: اشکال شما مربوط به مقام جعل و اعتبار است در حالی که فرض ما قبل از مقام وضع است. ارتباط ذاتی بین لفظ و معنی قبل از وضع است و اصلاً به وضع کاری ندارد که محقق نائینی و محقق عراقی و شهید صدر هم قائل به ارتباط واقعی بین لفظ و معنا هستند اما بعد از وضع، در حالی که بحث ما در ارتباط واقعی و حقیقی بین لفظ و معنی قبل از وضع است.

پس مراد از ارتباط ذاتی بین لفظ و معنی بعد از وضع نیست که شما بگویید چه اشکالی دارد که لفظ مقتضی برای انتقال ذهن برای معانی متعدد باشد.

پس در احتمال سوم و چهارم که از طرف مرحوم آقای خوبی مطرح شده مسئله این است که ارتباط بین لفظ و معنی آن قدر قوی است که با شنیدن این لفظ شما به معنی منتقل می‌شوید به این معنا که هیچ معتبر و جاعلی در آن دخالت ندارد و این ارتباط ذاتی و واقعی است.

بحث جلسه آینده: احتمال پنجم تفسیری است که محقق اصفهانی از واقعی بودن ارتباط بین لفظ و معنی ذکر کرده که این احتمال و بررسی آن را انشاء الله در جلسه آینده ذکر خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»